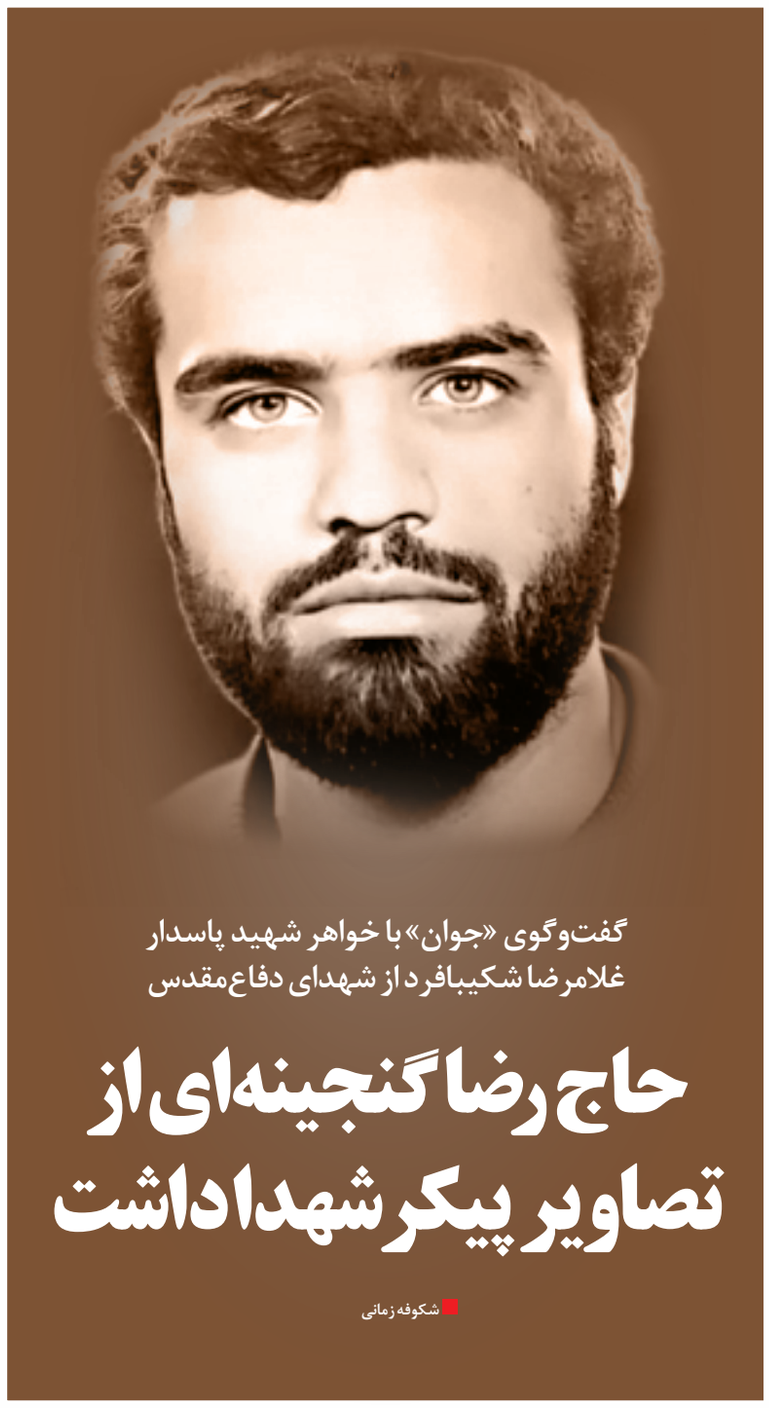

شهید غلامرضا شکیبافرد

گفت‌وگوی «جوان» با خواهر شهید پاسدار غلامرضا شکیبافرد از شهدای دفاع‌مقدس

حاج رضا گنجینه‌ای از تصاویر پیکر شهدا داشت

■ شکوفه زمانی

شـهید حاج‌غلامرضا شـکیبافرد پاسـدار هنرمندی بود که علاوه بر حضـور در جبهه‌های جنگ تحمیلی بـا دوربینی که در اختیار داشـت، تصاویر پیکر شـهدا را ثبـت می‌کرد. این کار او باعث شـده بود تا گنجینـه‌ای کوچک از یادگاری‌های جنگ داشـته باشـد. حاج‌رضا که در جوانی به سـفر معنوی حج مشـرف شـده بود، متولـد ۱۳۴۰ در خیابـان مولوی مرکز شـهر اراک بود. او نهایتاً ۱۲ بهمن ۱۳۶۵ در عملیات کربلای ۵ به شـهادت رسـید و پیکرش در کانال ماهی مفقود شد. ۹ سـال بعد مانند شـهدای مفقودالاثر چند تکه از استخوان‌های این شهید تفحص و شناسایی شـد. خواهر شهید می‌گوید: «سـال ۷۶ خواهرانم در تشییع پیکر شـهدا شـرکت کرده بودند که ناگهان می‌بینند روی یک تابوت نام «شـهید غلامرضا شکیبافرد از اراک» نوشته شده اسـت. همانجا متوجه بازگشت پیکر برادرمان می‌شوند، در حالی که هیچ اطلاع قبلی از شناسـایی پیکر غلامرضا به ما داده نشـده بود.» در گفت‌وگو با هاجر شکیبا فرد خواهر شـهید حاج غلامرضا شـکیبافرد خاطراتی از این شهید گرانقدر را تقدیم‌تان می‌کنیم.

■ **تک پسر خانواده**

ما در خانواده چهار خواهر هسـتیم و غلامرضا تک پسر خانواده بود. سال ۱۳۴۰ به عنوان دومین فرزند خانواده به دنیا آمد و من هم فرزند چهارم خانواده هستم. شش سال با برادر شهیدم فاصله سنی داشتم. البته مادرم پنج پسـر به دنیا آورد که چهارتای آنها در دوران نوزادی و بچگی فوت کردند و عمرشان به دنیا نبود. حاج غلامرضا تنها پسری بود که از بین برادرانش زنده ماند تا بتواند با شهادت عاقبت بخیر شود. برادرم در سن جوانی توفیق داشـت به زیارت خانه خدا برود و برای همین دوستان و فامیل لقب حاجی را به اول اسـم او اضافه کردند و او را حاج‌غلامرضا صدا می‌زدند. مـا در خیابان مولوی که تقریباً مرکز شهر اراک بود، زندگی می‌کردیم. برادرم در مسجد آخوند همین محله فعالیت می‌کرد. با دوستانش بسیج محله را راه‌اندازی کرده و کتابخانه‌ای نیز در مسجد دایر کرده بودند. پایگاه بسیج این مسجد استفاده چند منظوره برای بسـیجیان و مردم محله داشت. از جمله آموزش اسلحه‌شناسی و دیگر فعالیت‌هایی که در بسیج صورت می‌گرفت.

■ **سقوط مجسمه شاه**

فضای رشد بچه‌ها در خانواده ما بسیار صمیمی، سالم و متعهد به مسائل دینی بود. از آنجا که پدربزرگم روحانی بودند پدرم بسـیار مقید به انجام مسـائل دینی بود و همه چیز را رعایت می‌کرد. خدا را شـکر همه بچه‌ها از رشـد تربیت معنوی برخوردار بودند. نوجوانی و جوانی برادرمان در سال‌های انقلاب شـکل گرفت و غلامرضا خودش را بسـیار موظف می‌دانست تا با بچه‌های محله در راهپیمایی‌ها علیه رژیم شاه شرکت کند. یادم می‌آید وقتی که مجسـمه شـاه را از میدان اصلی شهر پایین می‌کشـیدند حاج‌غلامرضا هـم در آن برنامـه نقش و حضور فعالی داشت. مرحوم پدرم علی شکیبا، چند سالی می‌شود که فوت کرده است. ایشان شغلش آهنگری بود و به قول قدیمی‌ها که به شـغل آهنگـری «چَلنگری» می‌گفتند، در ساخت بیل و کلنگ تبحر داشت. همیشه کارش در مقابل کوره بود و مغازه آهنگری‌اش چسبیده به مسجد آخوند بود. همین که صدای اذان را می‌شنید، لباس پشت کوره‌اش را در می‌آورد و مقید بود سر وقت برای خواندن نماز در مسـجد حاضر شود. اگر هر کسی سالی یکبار خمس می‌داد، پدرم در سال چندین مرتبه خمس پرداخت می‌کرد و بسیار اهل کمک به نیازمندان و فقرا بود؛ غلامرضا دست پرورده چنین پدری بود.

> غلامرضـا عـکاس پیکـر شـهدا هـم بـود. تا وقتی کـه در اراک بود و به جبهـه نمی‌رفت، از فرصت اسـتفاده می‌کرد و از پیکر شهدا عکس می‌گرفـت. الان مجموعـه‌ای از عکس‌هایـی کـه حاج‌غلامرضـا انداختـه، موجـود اسـت تـا بـرای نسـل‌های آینـده یـادگاری بمانـد. آینـدگان بایـد بدانند کـه امنیت کشـورمان ایـران بـه راحتـی بـه دسـت نیامـده اسـت

■ **کانال ماهی**

حاج‌غلامرضا در کربـلای ۵ و در دوازدهم بهمن ۱۳۶۵ مفقود شـد. اینکه ما چطور در جریان مفقودی او قرار گرفتیم، به این ترتیب بود که از طریق نامه با برادرمان در تماس بودیم و از حال هم خبردار می‌شدیم. پس از مدتی دیگر از نامه‌های حاج‌غلامرضا خبـری نبود. پیگیرش شدیم و کمی بعد یکی از دوسـتانش برای‌مان تعریف کرد: «در بحبوبـه عملیات در شـلمچه و در منطقه‌ای که کانال ماهی نام داشـت، بارانـی از گلوله از هر طرف می‌بارید. حاج‌غلامرضا با اصابت گلوله توپ به شهادت رسید و چیز زیادی از پیکرش باقی نماند.» ۹ سال بعد مانند شهدای مفقودالاثر با چند تکه استخوان پیکرش شناسایی شد.

■ **تابوت شکیبا**

وقتی در سال ۱۳۷۶ چند تکه استخوان حاج‌غلامرضا با دیگر شهدای گمنام پیدا شد، به ما گفتند این باقیمانده از پیکر حاج‌غلامرضاسـت. آن سال شـهدای زیادی از مناطق عملیاتی دفاع‌مقدس آورده بودند و خواهرانم در تشییع جنازه پیکرهای شهدای گمنام شرکت داشتند. چشم‌شان به نوشته بغل تابوتی می‌افتد که رویش نوشته شده بود: «شهید حاج غلامرضا شـکیبا فرد از اراک» از دیدن این نوشـته تعجب می‌کنند؛ چون تا آن لحظه از طرف معراج شهدا خبری از پیدا شدن پیکر برادرمان به ما داده نشده بود و ما به صورت اتفاقی از قضیه با خبر شدیم. دیدن این صحنه برای‌مان بسیار شوکه‌کننده بود.

■ **عبادت‌های حاجی**

بعد از شهادت حاج غلامرضا، همرزمانش عکس سنگری را که او در آن عبادت می‌کرد به ما نشان دادند و گفتند: «این سنگر از دست حاج غلامرضا شب‌ها آرامش نداشت! از بس که شب‌ها در این سنگر نماز شب می‌خواند و ذکر و نیاز می‌گفت.» سربازانی که تحت‌نظر حاج غلامرضا قرار داشتند و از او دستور می‌گرفتند، تعریف می‌کردند که خود شـهید قبل از آنکه کاری را به ما بگوید خودش دو برابر آن کار را انجام می‌داد. راضی نمی‌شد همه کارها را گردن سربازانش بیندازد. اخلاق شهید طوری بود که با هر تیپی ارتباط می‌گرفت. به همه افـرادی که دورش بودند، توجه داشـت. با نوجوانان فامیل رفتار صمیمی داشت و آنها را با خود برای گردش بیرون می‌برد و با آنها با زبان خودشان صحبت و سعی می‌کرد آنها را با مسائل دینی و اعتقادی آشنا کند.

برادرم غلامرضا در بخشی از وصیتنامه‌اش نوشته است: «ادامه‌دهنده راه شهیدان باشـید و نگذارید خون آنها به هدر برود که اگر اینطور باشـد، فردای قیامت جلوی شما را می‌گیرند.» مزار برادرم اکنون در قطعه ۹ ردیف ۴ شماره ۱۰ در گلزار شهدای اراک است.

■ **عشق به امام**

حاج غلامرضا آنقدر تقید به ولایت و عشـق به امام (ره) داشت که قابل توصیف نیست. وقتی که در یک میهمانی دعوت داشـتیم خواهرم زهرا به همراه غلامرضا زودتر به آنجا می‌رسـند. گویا میزبان اهانتـی به حضرت امام (ره) می‌کند و برادرم با دیدن این منظره دست خواهرم را می‌گیـرد و آن میهمانی را تـرک می‌کنند. خواهرم می‌گفت با آنکه از آن محل تا منزل‌مان دوالی سه خیابان فاصله بود، ولی همینطوری غلامرضا از شـنیدن اهانت میزبان اشک می‌ریخت و نمی‌توانست آرام و قرار بگیرد. مرتب می‌گفت چرا باید به حضـرت امام (ره) اینطوری اهانت شود.

> بعـد از شـهادت حـاج غلامرضـا، همرزمانـش عکس سـنگری را کـه او در آن عبـادت می‌کرد به مـا نشـان دادنـد و می‌گفتند: «این سـنگر از دسـت حاج غلامرضا شـب‌ها آرامش نداشـت! از بس کـه در این سـنگر نماز شـب می‌خواند و ذکـر و نیـاز می‌گفـت.» سـربازان غلامرضا هم می‌گفتنـد: حاجـی قبـل از آنکـه کاری را به ما بگوید خـودش دو برابـر آن کار را انجـام می‌داد

■ **عکاس شهدا**

غلامرضـا مربی نظامـی و مـداح اهل بیـت(ع)، بود و همچنین عکاس پیکر شـهدا هم بود. تـا وقتی که در اراک بود و به جبهه نمی‌رفت، از فرصت استفاده می‌کرد و از پیکر شـهدا عکس می‌گرفـت. الان مجموعه‌ای از عکس‌هایی که حاج غلامرضا انداخته، موجود اسـت تا برای نسـل‌های آینده یادگاری بماند. نسل‌های آینده باید بداننـد که امنیت کشـورمان ایران بـه راحتی به دست نیامده است. دوستان غلامرضا تعریف می‌کردند: «وقتی که پیکر رزمندگان شیمیایی شده را می‌آوردند، غلامرضا از شب تا صبح بر سر پیکر آنها می‌رفت و گلاب بر پیکرشان می‌زد تا بوی موادشیمیایی در لابه‌لای بوی گلاب ناپدید شـود. این کار را می‌کرد تا وقتی خانواده شـهدا برای دیدن پیکر شـهدا به معراج می‌آیند حس بهتری به اجساد شهدا داشته باشند.»

■ **کارهای خیر**

یادم است غلامرضا همیشـه به افراد بی‌بضاعت کمک می‌کرد. یکی را می‌شـناختم که از نظر عقلی مشـکل داشت. حاج غلامرضا همیشه آن فرد را در حمایت خود داشت و به امور او رسـیدگی می‌کرد. او را حمام می‌برد و خودش بدن آن بنده خدا را می‌شست و لباس نو تنش می‌کرد و پول در جیبش می‌گذاشت. از این مدل کارهای بی‌ریا زیاد انجام می‌داد. همیشه قدردان شهدا بود و به خانواده آنها بسیار احترام می‌گذاشت. غلامرضا نسبت به همه همنوعان خود بسـیار مهربان و خدمتگزار بود. زمانی که شهید شـد، همسـرش باردار بود و الان پسر برادرم یادگار شهید است. ان‌شاءالله بتواند پیرو راه شهدا باشد و شهدا نیز دعاگوی ما باشند. به نظر من ما با دعای خیر همین شـهدا در این جنگ ۱۲ روزه پیروز شدیم. شهدای دفاع‌مقدس راه و رسم جهاد در راه خدا را برای ما به یادگار گذاشتند و الان جوان‌های نسل کنونی به خوبی از کشورمان دفاع می‌کنند.

۱۵آذر ۱۳۵۹ سالروز شهادت احمد کشوری در بلندی‌های میمک

تجلی باورهای عاشورایی در یک ارتشی انقلابی

■ غلامحسین بهبودی

شـهید احمـد کشـوری ۱۵ آذر ۱۳۵۹ در تنگـه «بینا»ی اسـتان ایلام به شـهادت رسـید. زمان شـهادت او، حدود دو ماه و نیم از شـروع جنگ تحمیلی می‌گذشت، اما کشوری از حدود یک سال و نیم قبل در غائله کردسـتان ورود کرده و ناجی غرب کشور نام گرفته بود. احمد کشوری نمونه‌ای از یک ارتشی انقلابی بود که سابقه جهادی‌اش به قبل از انقلاب باز می‌گشت.

■ **مبارزه با طاغوت از دهه ۴۰**

اواخر دهه ۴۰ شمسی احمد کشـوری که دانش‌آموز دوران دبیرسـتان بود، مبارزات خود علیه رژیم شاه را شروع کرد. شهید کشوری متولد سال ۱۳۳۲ در یکی از روستاهای ساری بود. اواخر دهه ۴۰ او تقریباً ۱۷ سال داشـت. به این ترتیب احمد کشـوری از زمان ورود به مبارزه علیه طاغوت تا زمان شهادت در آذر ۱۳۵۹ حدود ۱۰ سال از عمرش را در مسـیر مبارزه و جهاد گذرانده بود. در سال ۱۳۵۱ او وارد ارتش شد و علت ورودش به ارتش نیز این بود که خانواده او از لحـاظ مالی توانایی فرستادن کشوری به دانشگاه را نداشـتند. بنابراین او می‌توانسـت با حضور در ارتش هـم زندگی خودش را تأمین کند و هم اینکه کمک حال خانواده باشد.

■ **ادامه جهاد در دل ارتش شاهنشاهی**

یکی از خصوصیات دوران مبارزاتی شـهید کشـوری این اسـت که او حتی در دل ارتش نیز دست از مبارزه نکشید و در زمانی که شـاپور بختیار به عنوان آخرین نخست‌وزیر شاه به شدت با موج انقلاب مبارزه می‌کرد، شهید کشوری و تعداد دیگری از ارتشی‌های انقلابی که پس از سال‌ها حضور در ارتش همدیگر را یافته و با هم ارتباط گرفته بودند، تصمیـم می‌گیرند کودتایی علیه دولت بختیار طراحی و اجرا کننـد. آنها مقدمات کار را پیش می‌برند و وقتی می‌خواستند تصمیم خود را قطعی کنند، انقلاب در ۲۲ بهمن ۵۷ به پیروزی می‌رسد.

■ **از کردستان تا بلندی‌های میمک**

در تاریخ انقلاب اینطور آمده است که شهید کشوری به عنوان اولین خلبان بالگرد داوطلب حضور در اغتشاشات کردسـتان و مبارزه با ضد انقلاب می‌شود. همرزمانش تعریف می‌کنند وقتی کشوری اخبار کردستان را شنید، به قدری ناراحت و نگران شده بود که گویی عزیزی را از دست داده است. با حضور در کردستان، شهید کشوری بیشترین مأموریت‌های جنگی را انجام می‌داد و آنقدر در مبارزه جدی و کوشا بود که یک‌بار بالگردش با گلوله باران دشمن آسیب دید و خودش نیز به شدت مجروح شد. به گفته شهید شـیرودی: «احمد، استاد من بود. زمانی که صدام امریکایی به ایران یورش آورد، احمد در انتظار آخرین عمل جراحی برای بیرون آوردن ترکش از سینه‌اش بود، اما روز بعد از شنیدن خبر تجاوز صدام، عازم سـفر شـد. به او گفته بودند بماند و پس از اتمام جراحی برود، اما او جواب داده بود وقتی اسلام در خطر است، من این سینه را نمی‌خواهم.»

■ **شهادت در سومین ماه جنگ تحمیلی**

پس از شـروع جنگ تحمیلی، شـهید کشـوری بارها در مأموریت‌های مختلف شـرکت می‌کند. او و شـهید شـیرودی قهرمانان چند ماه اول جنگ هسـتند که با پروازهای متعدد خـود، بلای جان سـتون‌های تانک دشمن شده بودند. روز ۱۵ آذر ۱۳۵۹، شهید کشوری برای انهدام تعدادی از تانک‌ها و نفربرهای دشمن وارد حریم هوایی عراق می‌شـود. مأموریتش را با موفقیت انجام می‌دهد و برمی‌گردد، اما هنگام بازگشـت، با دو میگ عراقی روبه‌رو می‌شود. بالگرد کبری حامل احمد کشـوری در مقابل سـرعت و توان جنگنده‌ها شانس زیادی نداشـت. بنابراین با اصابت یکـی از راکت‌های دشمن، بالگرد کشوری در آستانه سقوط قرار می‌گیرد. اما او می‌تواند بالگرد را تا بلندی‌های میمک هدایت کند. هرچند خودش بر اثر ترکش‌هـای حاصله و همچنین آتش سـوزی ایجاد شـده در بالگرد، به شدت مجروح می‌شـود و لحظاتی بعد با برخورد به زمین به شهادت می‌رسـد. خصوصیات اخلاقی شـهید احمد کشوری مصداق عینی از تبلور باورهای مذهبی در یک ارتشـی انقلابی و معتقد بود.

شهید احمد کشوری

> **پس از شـروع جنگ تحمیلی، شـهید کشـوری بارهـا در مأموریت‌های مختلف شـرکت می‌کند. او و شهید شـیرودی قهرمانان چند ماه اول جنگ بودنـد. روز ۱۵ آذر ۱۳۵۹، شـهید کشـوری برای انهـدام تعـدادی از تانک‌هـا و نفربرهای دشـمن وارد حریم هوایی عراق می‌شـود. مأموریتش را با موفقیت انجام می‌دهـد و برمی‌گـردد، اما هنگام بازگشـت، با دو میگ عراقـی روبه‌رو می‌شـود...**

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۷۴۶۸

از راست به چپ

■۱- تیمی در فوتبال ایران – کشـور چای ■۲- گاو آهن – کشـوری در حاشـیه خلیج فارس – فیلم کوتاه تبلیغی ■۳- تئاتر – پوسیده – حروفچینی کامپیوتری ■۴- تولیدی از عنکبوت – ضمیر غایب – اکنون – نوبت بازی ■۵- پول ژاپنی – از نام‌های خدا – مجلس قانونگذاری روسیه ■۶- هوشیار – ستبر – گوشـت آذری ■۷- رستنی – چهره حماسـی مردم هند- رنگ دریا ■۸- شهری در بلغارسـتان – حمام یک نفره – لقب رستم ■۹- بسیار – درختی با شکوفه‌های معطر – طوقه فولادی چرخ خودرو ■۱۰- چهار من تبریزی – گدایی – شاخه تازه روییده ■۱۱- گردن آویز قهرمان – تنبیه اداری – چه وقت ■۱۲- پدر آذری – علم تکنولوژی جدید – یک و یک- واحد شمارش احشام ■۱۳- نشان تجاری – حاجت – شیخ مرتضی انصاری ■۱۴- مهد المپیک – واحد مقیاس طول در انگلیس – بهشت ■۱۵- دره‌ای که حضرت موسی در آنجا تجلی الهی را که به صورت آتشی در درختی جلوه‌گر شد مشاهده کرد- طلای سفید

از بالا به پایین

■۱- ورزشـگاه تیم رئال مادرید ■۲- قرارداد – بنفش بسـیار روشـن – شـهر هلن ■۳- سرشـماری – شـهری در ایتالیا – همتا ■۴- گوسـفند قربانی – وطن – عدد رمـزی – چینه دیوار ■۵- از پهپادهـای ایرانی – جمع بدن – بوی رطوبـت ■۶- منقار کوتاه – هـوس باردار – مـار آذری ■۷- کنـار و پهلو – رفـت و آمد خانوادگی – غلاف شمشـیر ■۸- از مصالح سـاختمانی – مادر وطن – نویسـنده شـاهزاده و گدا ■۹- حشـره گزنده – محصل دانشگاه – شریک مرد ■۱۰- زبان اصلی هر فرد- کشـور کاسـه شـکر – از جناح‌های سیاسـی ■۱۱- حرف نفی عرب – داماد – روزها ■۱۲- ضمیر عربی – شـیره انگور – کارآگاه به دنبال آن اسـت- داغما ■۱۳- ایالتی در امریکا – آینده- پرچم ■۱۴- کشـور نایروبی – ماه پاییزی – از گیاهان دارویی که در تقویت هاضمه مفید اسـت ■۱۵- تیم فوتبالی معتبر در پرتغال

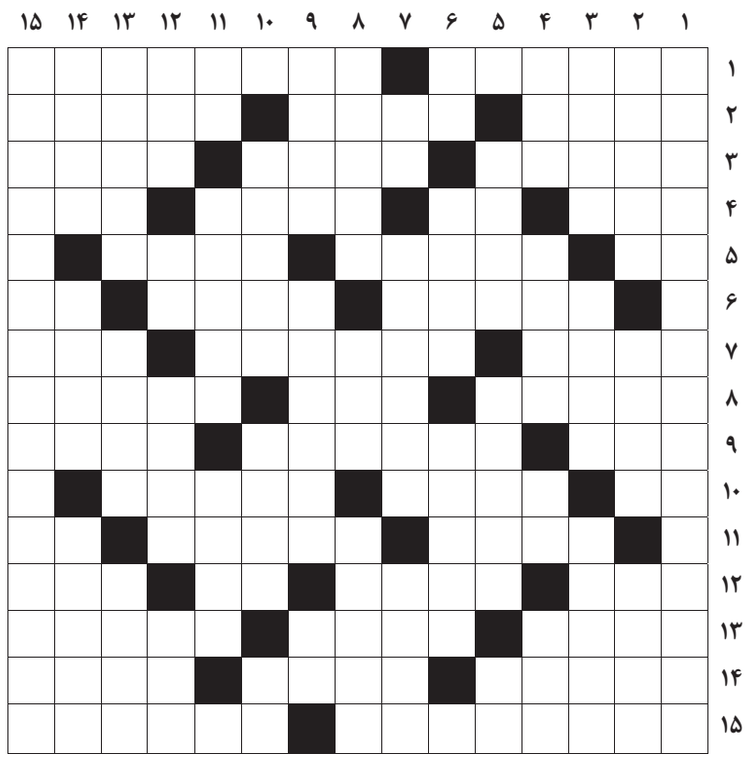

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

	۹	۵		۲				
		۲		۹	۳			
	۳						۶	۲
۶		۸	۳					
			۴	۵				
							۲	۴
						۶		۷
۱	۲	۶					۵	
			۵	۴				

جدول کلمات متقاطع
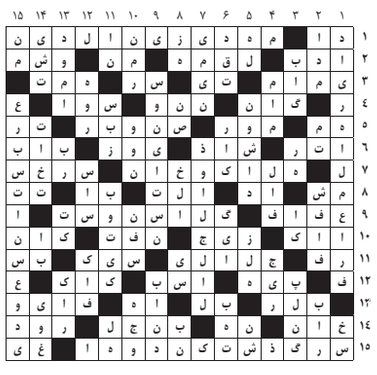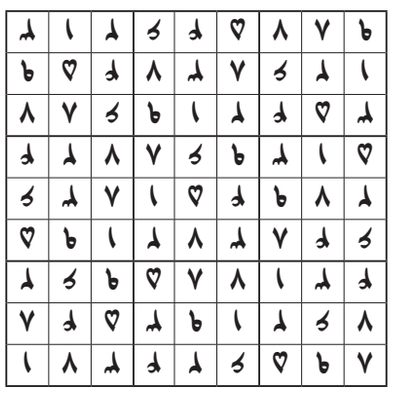
پاسخ جدول شماره ۷۴۶۷